



مقاله

امکان غلبه بر فرایند «نامنی و بی ثباتی پایدار»

حبیب‌الله پیمان

در منگنه بحث‌های مربوط به «توسعه و هویت» در گفت‌وگویی با دکتر پیمان (نشریه شماره ۴۶) پرسش‌هایی مطرح شد، دکتر در پاسخ به پرسش‌های یادشده مقاله زیر را نگاشتند، این مقاله را با هم می‌خوانیم:



۱- شما در گفت‌وگوی خود با عنوان «نامنی پایدار درباره هویت ایرانی» در شماره ۴۶ نشریه چشم‌انداز ایران از ویژگی‌های متفاوت روحیه عنصر ایرانی سخن گفته و عواملی از قبیل روحیه دم غنیمت است، «زندگی و عافیت‌طلبی» و «چاپلوسی» را معلول نامنی اجتماعی و سیاسی دانسته‌اید که به واسطه هجوم قبایل و کشورهای مهاجم در جامعه ایرانی ایجاد شده است.

همچنین شما در این گفت‌وگو از روحیه خلاق ایرانی سخن گفته‌اید که هر زمان فرصتی به دست آورده توانسته تمدن، فرهنگ و تفکری بنا کند، مانند دوران هخامنشی یا دوران طلایی تمدن ایرانی - اسلامی، بویژه کاری که فردوسی طی سی سال انجام داد.

در این گفت‌وگو تأکید شما بر این نکته که عنصر ایرانی، هویت استقلال طلب دارد و دوران سلطه بیگانگان، ادبیات مقاوم ایجاد کرده نیز به چشم می‌خورد. از نظر شما این مقاومت و جوه مثبت و منفی داشته که وجوه مثبت آن استقلال خواهی و مقابله با سلطه و از وجوه منفی آن مقاومت در برابر فرهنگ هلنی و نپذیرفتن زمینی بودن قدرت و باور به آسمانی بودن مشروعیت قدرت است.

همچنین از وجوه مثبت عنصر ایرانی چون استقلال طلبی و توان تفکرسازی و برپایی تمدن سخن گفته‌اید. به نظر می‌رسد با توجه به اشاره شما در گفت‌وگوی یادشده به وجوه متفاوت عنصر ایرانی که گاه متناقض می‌نماید - یعنی این وجوه با یکدیگر جمع نمی‌شوند - طرح نظریه «نامنی پایدار» که در کلیت خود با نظریه تمدن‌سازی فکر و اندیشه پروری هماهنگی ندارد، قابل مناقشه می‌نماید. این دوگانگی در کارنامه عنصر ایرانی را که خود به آن اشاره کرده‌اید در نظریه «نامنی پایدار» چگونه توضیح می‌دهید؟

۲- در گفت‌وگو، شما به عناصر مهم هویت‌ساز

پرداخته‌اید. با توجه به شناختی که از اندیشه و تفکر شما داریم، نقش مذهب را در فرازونشیب عنصر ایرانی بر ایمان توضیح دهید و بفرمایید به نظر شما این نقش در آینده چگونه خواهد بود؟

۳- در گفت‌وگوی خود علاوه بر بحران درونی تمدن و فکر ایرانی که از قرن‌ها پیش شروع شده به عامل تجربه غرب و مدرنیته در وجوه متفاوت آن اشاره کرده‌اید که بر مشکل خلاق شدن عنصر ایرانی افزوده و به دلیل وارداتی بودن آن، مانع حرکت خلاق و پایدار در فکر و اندیشه ایرانی شده است. به نظر شما تعامل سه وجهی سنت، مدرنیته و تفکر تحول‌خواه هویت ایرانی چگونه می‌تواند باشد تا بتواند به توسعه و آزادی یاری رساند؟

همان‌گونه که در گفت‌وگو با نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۴۶ با عنوان «درباره هویت ایرانی» مطرح شد، اگر شرایط اجتماعی - تاریخی ایران منطبق با نظریه «بی‌ثباتی و نامنی پایدار» باشد در این صورت، امکان بازسازی تمدن و فرهنگ و شکستگی فکر و اندیشه ورزی منتع بوده و جمع دو نظریه ناممکن خواهد بود.

لازم به توضیح است؛ درست است که امنیت و ثبات سیاسی و اجتماعی برای تولید اندیشه، فرهنگ و تمدن‌سازی امری ضروری است و از این‌رو، جمع نامنی و بی‌ثباتی با امر تمدن‌سازی ناممکن است، ولی اگر پدیده نامنی را امری جدایی‌ناپذیر از تاریخ ایران از آغاز تا امروز خوانده‌ایم، نباید نتیجه گرفت که نامنی پدیده‌ای مطلقاً غلبه‌ناپذیر است و ایران هرگز روی امنیت و ثبات نخواهد دید، بخصوص که پیشرفت این دو فرایند به‌طور متقابل و دیالکتیکی صورت می‌گیرد. به علاوه با نگاهی به تغییر و تحول ایجاد شده در هر دو دسته عوامل ایجادکننده نامنی و نیروهای

اگر پدیده نامنی را امری جدایی‌ناپذیر از تاریخ ایران از آغاز تا امروز خوانده‌ایم، نباید نتیجه گرفت که نامنی پدیده‌ای مطلقاً غلبه‌ناپذیر است و ایران هرگز روی امنیت و ثبات نخواهد دید

از عوامل مهم باز تولیدکننده نامنی: دولت استبدادی است که در اصل برای تأمین امنیت و ثبات پدید آمد. اما کارکرد دوگانه دولت‌های استبدادی ضمن تأمین امنیت به‌طور تناقض آمیزی نامنی را در جامعه، باز تولید کرده است

محرک توسعه فرهنگی و تمدنی، فهم چگونگی غلبه بر پدیده ناامنی پایدار آسان تر خواهد شد.

نخستین عامل ناامنی خشکی سرزمین و کم آبی و سپس هجوم قبایل صحراگرد و چادر نشین بود. اجداد ما با حفر قنات‌ها و مهار آب‌های سطحی تا حدود زیادی بر عامل کمبود آب غلبه کردند و از آن پس تا امروز این تهدید در عین حال که به کلی از بین نرفته است، تأثیر مخرب آن مهار شده و همین اندازه احساس کمبود آب، بیشتر محرک فعالیت برای توسعه و تکامل سیستم‌های نوین آبیاری است تا ممانعت از پیشرفت، یعنی این مختصر ناامنی و احساس کمبود، نقش مثبت در تمدن‌سازی دارد. تهدید قبایل چادر نشین و اقوام صحراگرد نیز در آن زمان با تأسیس دولت و تمرکز قدرت تا حدودی خنثی شد و فرصتی برای توسعه و تمدن‌سازی به وجود آمد که از هخامنشیان آغاز و تا ساسانیان ادامه یافت. این تهدید امروزه به کلی از بین رفته و جای خود را به نوع دیگری از تهدیدهای خارجی داده است.

از دیگر عوامل مهم باز تولید کننده ناامنی: الف) دولت استبدادی است که در اصل برای تأمین امنیت و ثبات پدید آمد. اما کارکرد دوگانه دولت‌های استبدادی ضمن تأمین امنیت به طور تناقض آمیزی ناامنی را در جامعه، باز تولید کرده است. این نظام پس از عمری به درازای بیش از دوهزار سال، با انقلاب مشروطیت و تدوین قانون اساسی رسماً ملغی شد و مشروطیت و آن به کلی از بین رفت. به طوری که از آن پس تاکنون هیچ یک از دولت‌هایی که کم و بیش به همان شیوه حکومت کرده‌اند، قادر به «رسمیت» بخشیدن به آن و الغای نظام مشروطه نبوده‌اند.

با این وجود، هنوز هم دولت در ایران با وجود آن که مسئولیت تأمین امنیت را بر عهده دارد، عمده‌ترین عامل داخلی در باز تولید ناامنی و بی‌ثباتی در کشور به شمار می‌آید. از مشروطه به این سو هیچ دولتی «رسماً» استبدادی نبوده است، از این رو باید دید از چه راه‌هایی ناامنی و بی‌ثباتی را باز تولید و استمرار می‌بخشند:

۱- با ن‌ن‌دادن به رقابت سیاسی مسالمت‌آمیز و دموکراتیک از میان آنها جز معدودی هیچ یک حاضر نبوده‌اند حکومت را بنا به خواست و اراده مردم به گروه دیگری واگذار کنند و مخالفت‌ها و انتقادهای مسالمت‌آمیز و قانونمند را ضد خود تحمل کرده، برای مخالفان خود، حق فعالیت در جهت جلب آرا و حمایت مردم و به عهده گرفتن مسئولیت اداره کشور قائل نیستند. از این رو هر مخالفت و انتقادی را علیه خود «عملی خصمانه» تلقی و با خشونت سرکوب می‌کنند و با ایجاد فضایی آکنده از ترس و رعب و تهدید دائمی مخالفان، منتقدان، امنیت را از جامعه سیاسی کشور سلب و راهی جز اعمال خشونت و قهر برای تغییر حکومت یا اصلاح و تغییر امور باقی نمی‌گذارند.

۲- مداخله گسترده در امور اقتصادی، از

طریق کنترل منابع مالی و سرمایه‌گذاری، تملک مؤسسات، استفاده ابزاری از قدرت سیاسی برای گردآوری ثروت و فساد مالی مدیران دولتی. به طور کلی گرایش غالب بر بیشتر حکومت‌ها شیوه «غارت» و در شکل مدون آن «رانت» است، نه حمایت از تولید. یک دلیل آن هم این است که بیشتر آنها ریشه طایفه‌ای داشته‌اند و یا اساساً برخاسته از نیروهای مولد جامعه نبوده‌اند و خواسته‌های عمومی را نمایندگی نمی‌کنند. از این رو پیوسته شرایط را برای عموم مردم بویژه تولیدکنندگان ناامن کرده‌اند.

۳- بسیاری از این حکومت‌ها و البته بیشتر به دلایل سیاسی، آزادی فکر و مسلک و مذهب را بر نمی‌تابند و استحکام و پایداری قدرت خود را در این می‌بینند که همه مردم از عقیده یا مذهب رسمی حاکم پیروی کنند. آنان پیروی از هر عقیده و مسلک دیگری را نشانه دشمنی و تهدیدی علیه حاکمیت خود تلقی می‌کنند و با این گونه افراد به مثابه دشمن برخورد و شرایط زندگی را برایشان ناامن و موجبات بی‌ثباتی بیشتر جامعه و مردم را فراهم می‌کنند.

۴- اغلب حکومت‌ها، چه در عصر پادشاهی استبدادی و چه پس از آن، به تدریج با دولت‌ها و ملت‌های دیگر بخصوص همسایگان در صلح و دوستی پایدار زیسته‌اند. روابط خارجی آنها بیشتر با تنش و نزاع و خصومت همراه بوده و از این طریق امنیت داخلی کشور نیز پیوسته در معرض تهدید قرار می‌گرفته است.

ب) تهدیدهای خارجی، دومین عامل باز تولید کننده ناامنی و بی‌ثباتی در داخل بوده و هستند. با تأسیس مشروطیت و شکل‌گیری دولت ملی و تدوین قانون اساسی تحولاتی در مناسبات درون جامعه رخ داد که در اثر آن، به تدریج تهدید قبایل و ایلات چادر نشین از بین رفت ولی جای آن را عامل مخرب تازه‌ای گرفت که از چندی پیش در حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران حضور یافته بود. عامل یادشده مداخلات قدرت‌های استعماری و امپریالیستی است که از حدود دو قرن پیش تاکنون پیوسته شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داخلی را ناامن و محکوم به بی‌ثباتی کرده‌اند. آنها با تجاوزات مستقیم نظامی و سیاسی و یا از طریق اعمال فشار روی دولت‌ها یا روی کار آوردن دولت‌های وابسته، با اعمال سلطه اقتصادی، از طریق تحمیل مقررات اقتصادی مغایر با منافع ملی و استقلال اقتصادی، تولید داخلی را ضعیف و به نابودی کشانند و موجب گسترش بی‌سابقه بیکاری و فقر در جامعه شدند. اقتصاد کشور را از هر جهت وابسته به اقتصاد خود کردند و با گرفتار کردن کشور در قید وابستگی، به سهم خود مانع از توسعه تولیدات و صنایع داخلی کشور شدند.

ج) سومین عامل ناامنی و بی‌ثباتی، رواج مناسبات اقتصادی مبتنی بر غارت و دلالتی درون جامعه است. سه عامل در رواج و تداوم این شیوه کسب درآمد تأثیر گذار بوده‌اند:

به طور کلی گرایش غالب بر بیشتر حکومت‌ها شیوه «غارت» و در شکل مدون آن «رانت» است، نه حمایت از تولید. یک دلیل آن هم این است که بیشتر آنها ریشه طایفه‌ای داشته‌اند و یا اساساً برخاسته از نیروهای مولد جامعه نبوده‌اند

سومین عامل ناامنی و بی‌ثباتی، رواج مناسبات اقتصادی مبتنی بر غارت و دلالتی درون جامعه است. سه عامل در رواج و تداوم این شیوه کسب درآمد تأثیر گذار بوده‌اند: ۱- استیلای عنصر طایفه‌ای بر جامعه و سیاست کشور ۲- حکومت‌های برخاسته از طوایف و یا متکی بر نظام رانت و در دهه‌های اخیر «دولت‌های نفتی» ۳- سلطه قدرت‌های استعماری و امپریالیستی، تحمیل وابستگی اقتصادی و سیاست دروازه‌های باز، تبدیل مؤسسات تولیدی داخلی به نمایندگی فروش محصولات خارجی

۱- استیلای عنصر طایفه‌ای بر جامعه و سیاست کشور ۲- حکومت‌های برخاسته از طوایف و یا متکی بر نظام رانت و در دهه‌های اخیر دولت‌های نفتی ۳- سلطه قدرت‌های استعماری و امپریالیستی، تحمیل وابستگی اقتصادی و سیاست دروازه‌های باز، تبدیل مؤسسات تولیدی داخلی به نمایندگی فروش محصولات خارجی.

توسعه مناسبات دلالتی و رانت بر اقتصاد کشور، از عوامل مهم تخریب و تضعیف تولید داخلی و نیروهای مولد، افزایش بیکاری و توسعه فقر و تعمیق شکاف طبقاتی و بروز انواعی از آسیب‌های اجتماعی و در نهایت ایجاد ناامنی و بی‌ثباتی در کشور و ممانعت از توسعه حقیقی بوده است.

در برابر عوامل بازتولیدکننده ناامنی و بی‌ثباتی، برخی عوامل مخالف نیز در جهت مهار کردن و حذف آنها و بازگرداندن امنیت و ثبات، دست‌اندر کار و تأثیرگذارند. در صدر این عوامل، نیروهای اجتماعی تولیدکننده فکری و یل‌ی قرار دارند. رشد این نیروها در هر مرحله ضمن آن که معلول شرایط نسبی امن و با ثبات است، در خشتی کردن عوامل تولیدکننده ناامنی و بی‌ثباتی نقش کلیدی داشته و دارند. چنانچه:

۱- در نخستین مرحله از تحول تاریخ اجتماعی ایران پس از انقلاب زراعی، رشد سریع نیروهای مولد در عرصه کشاورزی و همزمان ظهور و رشد نهضت فکری و فرهنگی زرتشت دو عاملی بود که جامعه را در برابر عوامل ناامن‌کننده‌ای مانند خشکسالی‌ها و قحطی‌ها، نزاع داخلی میان قبایل که پیرو خدایان متعدد قبیله‌ای بودند و بالاخره هجوم قبایل بیگانه از تجزیه و فروپاشی حفظ کرد و امنیت و ثبات پایداری را در سایه وحدت و انسجام داخلی تأمین کرد که هزاران سال دوام آورد و به ایجاد یکی از بزرگترین تمدن‌های کهن یاری رساند.

۲- در این مرحله یعنی در طول دوران حکومت پادشاهی مطلقه، که استبداد با کارکردهای ویژه خود در داخل و خارج، پیوسته شرایط را برای توده‌های مردم ناامن می‌نمود و جنگ‌های خارجی و خشونت‌های داخلی، هزینه‌های مالی و انسانی سنگینی بر نیروهای مولد تحمیل می‌کرد و کشور به کرات مورد هجوم‌های سنگین و مخرب قرار گرفت، یا به اشغال ارتش‌های اقوام بیگانه در آمد. آنچه «ثبات و پایداری، جامعه را با وجود آن تلاطم‌های شدید حفظ می‌کرد، نیروهای عظیم مولد بودند که چه در مرحله پیش و چه در سایه امنیت نسبی و کلی - که دولت مرکزی تأمین می‌کرد - از رشد کافی برخوردار شده بودند و با پشتکار و سرسختی تمام که از ایمان و علاقه آنان به کار، آبادانی و به زندگی و طبیعت تغذیه می‌شد، در بدترین شرایط لحظه‌ای از تولید کردن باز نایستادند. آنها بودند که عوامل اصلی تمدن و فرهنگ آن دوران (هخامنشی، پارت و ساسانی) را فراهم کرده و تداوم بخشیدند.

۳- دومین مرحله امنیت و ثبات و شکوفایی فرهنگ و تمدن، پس از ورود اسلام به ایران آغاز شد و بیش از سه قرن در اوج دوام آورد.

اواخر دوره سلطنت ساسانیان عوامل برهم زنده امنیت و ثبات بویژه از ناحیه حکومت استبداد دینی - سیاسی ساسانی به شدت نیرومند شدند و در اثر آن، سیستم دفاعی و انسجام‌بخش جامعه (مذهب، فرهنگ، قدرت سیاسی و نیروهای اجتماعی) در هم شکسته شد و سیر انحطاط و فروپاشی شتاب گرفت. نیروهای مولد (فکری و یل‌ی) زیر فشار استبداد مذهبی و سیاسی و هزینه جنگ‌های فرساینده و فساد دستگاه حاکمه فلج شده بودند. با آمدن اسلام و فروپاشی نظام سلطنتی، تمامی آن قیده‌ها، فشارها و تحمیل‌ها از دست و پا و از روی دوش‌های مردم برداشته شدند و رهایی حاصل شده بود. ولی با حضور و تسلط عنصر بیگانه، استقلال و هویت ملی نیز در مخاطره قرار گرفت. دو قرن اول به چاره‌اندیشی و تلاش برای حفظ این دو از فروپاشی گذشت. با سقوط خلافت بنی‌امیه و روی کار آمدن عباسیان که با مشارکت مؤثر ایرانیان انجام گرفت، خیال مردم ایران از بابت حفظ هویت ملی‌شان تا حدودی زیادی آسوده شد. در ضمن، خلفای عباسی، سیاستی جدید و متضاد با بنی‌امیه پیش گرفتند. یعنی سیاست نژادگرایی و برتری‌جویی قومی را کنار گذاشته، ایرانی‌ها را در قدرت و مسئولیت اداره امور سهیم کردند و مدل‌های ایرانی اداره کشور را سرمشق قرار دادند. استقلال فرهنگ ایرانی را با اذعان به اصالت و توحیدی بودن مذهب زرتشتی رسمیت دادند. مداراگری و تحمل عقاید و مذاهب مختلف در این دوره تا حدود زیادی رعایت می‌شد. جامعه از نظر فکری، مذهبی و فرهنگی، احساس آرامش و امنیت زیادی می‌کرد. هویت ایرانی از تعرض مصون ماند. اقتدار حکومت مرکزی همراه با سیاست مدارا و تسامح و پذیرش جامعه چندفرهنگی و امنیت راه‌های تجاری و حوزه‌های تولید در شهر و روستا باعث رونق کشاورزی، صنعت، هنر و ادب شد. در سایه همین امنیت و رفاه بود که استعدادهای خلاقه ایرانی‌ها در ایجاد تمدن و فرهنگ جدید از ترکیب عناصر تمدنی و فرهنگی ایران باستان با آموزه‌های

استقلال فرهنگ ایرانی را با اذعان به اصالت و توحیدی بودن مذهب زرتشتی رسمیت دادند. مداراگری و تحمل عقاید و مذاهب مختلف در این دوره تا حدود زیادی رعایت می‌شد. جامعه از نظر فکری، مذهبی و فرهنگی، احساس آرامش و امنیت زیادی می‌کرد

در ظاهر چنین به نظر می‌رسد، جامعه ایرانی درون چرخه باطل ناامنی و بی‌ثباتی گرفتار آمده و خروج از آن جز برای دوره‌های زمانی کوتاه‌مدت ناممکن است. اما با نگاهی دقیق‌تر و عمیق‌تر متوجه می‌شویم که این نتیجه‌گیری درست نبوده و شتاب‌زده صورت گرفته است

دینی اسلام، یک‌بار دیگر در ابعاد بی‌سابقه‌ای شکفته شد. اما از آنجا که عوامل برهم‌زننده امنیت و ثبات در ساختار نظام سیاسی و اجتماعی با قدرت تمام ادامه حیات می‌دادند، به محض بروز شکاف کوچکی در اقتدار قدرت مرکزی و تغییر سیاست مداراگری فرهنگی و مذهبی و جابه‌جایی شخصیت‌ها و باند‌های قدرت، فعال شدند و تضادهای پنهان و مهارشده دوباره سر بلند کردند. از جمله عنصر قبایلی با جوهره غارت و خشونت به دستگاه حاکمه رخنه کرد و چندی بعد بر قدرت مسلط شد و استبداد سیاسی و نظامی و به‌دنبالش استبداد و انحصارگرایی مذهبی نیز حاکم شد. امنیت و ثبات از کشور رخت بر بست. نیروهای مولد فکری و یل‌ی جامعه به‌شدت زیر فشار سیاسی، اختناق فکری و بهره‌کشی اقتصادی قرار گرفتند. حریم فکری و مذهبی و قلمرو و حیات اقتصادی جامعه مورد تعرض قرار گرفت و در نتیجه نهضت فرهنگی - علمی نوین ایران اسلامی متوقف شد و سیر افول و انحطاط آغاز و تا عصر صفویه ادامه یافت. در این فاصله، نیروهای مولد در شهرها و روستاها بیکار نشستند. دهقانان و

اگر به یاد داشته باشیم که عوامل مهم تولید کننده ناامنی ریشه‌های عمیق در تاریخ و در ساختار جامعه و دولت در ایران دارند، آن‌گاه متوجه می‌شویم که اگر عوامل سازنده فرهنگ و تمدن تاکنون در مهار کردن کامل و نهایی آنها موفق نبوده‌اند، بیشتر به این خاطر است که قشر پیشرو نیروهای رهایی بخش در دوران معاصر آشنایی لازم را با ریشه‌های عوامل یادشده ندارند و یا فاقد فرهنگ مناسب و استراتژی درست و درازمدت برای غلبه بر آنها هستند.

نیروهای فعال فکری و سیاسی جامعه برای ایجاد ثبات و امنیت به‌عنوان شرط توسعه فرهنگی و تمدنی، توجه خود را بیشتر به عوامل عینی اجتماعی و سیاسی معطوف می‌کنند. در حالی که عوامل ثبات‌بخشی مانند رشد نیروهای مولد، رشد و توسعه شهرنشینی، رشد آگاهی‌های سیاسی، اجتماعی، علمی و فنی، رواج تکنولوژی مدرن، صنعتی شدن کشور و گسترش و تقویت تقاضا برای دموکراسی، رفاه، عدالت و حقوق بشر می‌باید مورد عنایت و توجه بیشتر قرار بگیرد. این عوامل طی یک صدسال گذشته به تدریج و به شیوه‌ای بازگشت‌ناپذیر تقویت شده‌اند؛ بخصوص در دهه اخیر شاهد رشد چشمگیر برخی از این عوامل به‌عنوان عناصر تمدن‌ساز هستیم.

نقش متناقض نیروهای سیاسی

تأثیر مثبت عوامل عینی تولیدکننده ثبات و امنیت (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) مانند قدرت کمی و کیفی نیروهای مولد، افزایش نسبت شهرنشینی، طبقه متوسط رشد یافته، افزایش تعداد تحصیلکرده‌ها، رواج فناوری نوین، مشروطیت به وجود جامعه مدنی و سیاسی رشد یافته است، که قادر باشد عوامل یادشده را به شیوه‌ای عقلانی در جهت کنترل و خنثی کردن عوامل بحران‌زا در ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مدیریت کند. در واقع آنان در این

یک صدسال برای پیشبرد این هدف تلاش کرده‌اند و بر این باور بوده‌اند که دموکراسی، عدالت و رفاه و توسعه اقتصادی، شرط و مبنای امنیت پایدار و همه اینها روی هم لوازم ضروری توسعه فرهنگی و تمدنی نوین به‌شمار می‌آید. ظرف این مدت آنان به دفعات توانستند کنترل عوامل یادشده را برای مدتی در اختیار بگیرند. اما در همه موارد به‌طور تناقض آمیزی نخست به دلیل فقدان زیرساخت‌های فکری - فرهنگی و مادی - تشکیلاتی دموکراسی و عدالت در درون جامعه و در میان نیروهای مولد است که به نوبه خود معلول اولویت‌دادن به خط‌مشی تسخیر و حضور مستقیم در قدرت به منظور ایجاد تغییر از بالا به جای راهبرد ایجاد تغییر در درون جامعه با هدف ایجاد زیرساخت‌های فرهنگی و نهاد‌های پایه دموکراسی خواهد بود. دوم، نوع رفتار، رویکردهای غیرعقلانی، نزاع‌های درونی نیروهای رهبری کننده، خود عامل آشوب و بی‌ثباتی می‌شوند.

در میان نیروهای مولد است که به نوبه خود معلول اولویت‌دادن به خط‌مشی تسخیر و حضور مستقیم در قدرت به منظور ایجاد تغییر از بالا به جای راهبرد ایجاد تغییر در درون جامعه با هدف ایجاد زیرساخت‌های فرهنگی و نهاد‌های پایه دموکراسی خواهد بود. دوم، نوع رفتار، رویکردهای غیرعقلانی، نزاع‌های درونی نیروهای رهبری کننده، خود عامل آشوب و بی‌ثباتی می‌شوند.

برای غلبه بر این نقطه ضعف تاریخی، داشتن حسن نیت کافی نیست. حتی اعتراف به خطاها و انتقاد از خود، مانع از تکرار فرصت‌سوزی‌ها نشده است. نصایح مشفقانه هم تاکنون بی‌اثر بوده است

پیشه‌وران به همراهی نخبگان فکری و مذهبی جامعه [و البته بیشتر از پیروان تصوف] جنبش‌های بزرگی با هدف رهایی از سلطه استبداد و بی‌عدالتی به وجود آوردند که با وجود کسب پیروزی‌های مقطعی به خاطر غلبه عناصر جنگجوی نظامی قبایلی بخصوص ترکان سلجوقی و مغولان اکثراً سرکوب و متلاشی شدند. اما نیروی رهایی‌بخشی که آزاد شده بودند به‌وسیله صفویان و برای مقاصد سلطه‌جویانه مصادره شدند. سلطنت صفوی تنها بخشی از لوازم ایجاد امنیت و ثبات را بر الگوی شهریاری ساسانیان در اختیار داشتند. آنها با از بین بردن نظام ملوک‌الطوایفی و نزاع و جنگ میان قبایل و تأسیس یک دولت واحد، متمرکز و مقتدر از مرزهای کشور در برابر هجوم اقوام و دولت‌های بیگانه حراست کردند. همین مقدار امنیت و ثبات سیاسی، تکانی به نیروهای مولد - بیشتر یدی و کمتر فکری - داد. با پیشرفت‌هایی که حاصل شد مقدمات و لوازم احیای تمدن نوین ایرانی آماده شد. آنها در آغاز از نیروی محرک ذهنی و روانی نیرومندی بهره‌مند بودند؛ پشتوانه‌ای از یک شور و ایمان مذهبی، یعنی تصوف که ده‌ها هزار رزمنده پرانگیزه را به صحنه آورد و بعدها همان اعتقاد و شور مذهبی را با چرخش از تصوف به تشریح، جان‌مایه تمدن‌سازی قرار دادند، ولی این بار نیز عوامل بازتولیدکننده ناامنی در نظام اجتماعی قبیله‌ای همچون رقابت میان سران طوایف، از بین بردن تنوع مذهبی و فکری از طریق تحمیل اجباری یک‌جانبه یک مذهب قشری و متحجر رسمی حکومتی به همه مردم، همراه با خشونت گسترده ضد پیروان دیگر مذاهب و بالاخره رخنه فساد و عیاشی و بوالهوسی به درون حوزه سلطنت و حکومت، فرصت نداد تا پایه‌های تمدن جدید استوار شود. به طوری که به محض آشکار شدن ضعف‌های درونی نظام، همان عنصر قبایلی (این بار به سرکردگی

محمود افغان) با یک ضربه نه‌چندان قوی، باعث فروپاشی آن شدند. از آن پس دگر بار ناامنی، خشونت و بی‌ثباتی سراسر کشور را فراگرفت. این وضعیت با نشیب و فرازهایی - که بینابین آنها دوره‌های کوتاه‌مدت ثبات پدید می‌آمد - تا انقلاب مشروطیت ادامه یافت. در این مدت، مهمترین عامل ثبات، یعنی نیروهای مولد و فکری و یدی به شدت تضعیف شدند. تولید فرهنگی تقریباً متوقف شد و تولید یدی رو به انحطاط نهاد. فرایند اخیر، زیرتأثیر عامل جدید (استعمارزدگی) شتاب بی‌سابقه‌ای پیدا کرد.

از مشروطیت به بعد هر دو دسته عوامل، فعالانه حضور دارند. در این مدت، به‌طور کلی غلبه با عوامل ضد امنیت و ثبات بوده است. در نتیجه تاکنون امکان بازسازی تمدن و فرهنگ جدید و ایجاد شرایط باثبات و پایدار، پدید نیامده است.

در ظاهر چنین به نظر می‌رسد، جامعه ایرانی درون چرخه باطل ناامنی و بی‌ثباتی گرفتار آمده و خروج از آن جز برای دوره‌های زمانی کوتاه‌مدت ناممکن است. اما با نگاهی دقیق‌تر و عمیق‌تر متوجه می‌شویم که این نتیجه‌گیری درست نبوده و شتاب‌زده صورت گرفته است.

طرح: مهدی رضائیان



کف یکدیگر می‌ربایند.
 از یک قرن پیش
 تاکنون، دست کم چهار
 فرصت تاریخی برای انجام
 اقداماتی سازنده برای
 مهار عوامل بی‌ثباتی و
 برقراری امنیت پایدار به‌عنوان
 پیش‌شرط توسعه درون‌زای فرهنگ و
 تمدن در دسترس جامعه سیاسی و روشنفکری
 قرار گرفته است. موقعیت‌هایی که
 اگر با درایت و عقلانیت
 معطوف به خیر عموم مورد
 بهره‌برداری قرار می‌گرفت، این امکان وجود داشت
 که چرخه باطل ناسانی و بی‌ثباتی شکسته شود.
 اما نیروهای کارگزار توسعه
 و ترقی به سهم خود
 ناخودآگاه به بازتولید
 عوامل ناسانی ادامه داده‌اند.
 در سوزاندن فرصت‌هایی از

دور باطل یادشده، ندانسته، به پیروزی نیروهای بازدارنده و
 طولانی شدن دوره گذار یاری رساندند.

برای غلبه بر این نقطه ضعف تاریخی، داشتن
 حسن نیت کافی نیست. حتی اعتراف به خطاها
 و انتقاد از خود، مانع از تکرار فرصت‌سوزی‌ها
 نشده است. نصایح مشفقانه هم تاکنون بی‌اثر
 بوده است. ضربه‌های تازیه‌ناک شکست و ناکامی،
 هزینه‌های سنگین و محرومیت‌های سخت نیز
 به‌تنهایی موجب رهایی از خصلت‌هایی چون
 شتابزدگی، پرخاشجویی، برخورد‌های شدید،
 تند و افراطی - چپ‌روی‌ها و راست‌روی‌های
 متناوب، فرقه‌گرایی و وابستگی‌های شدید
 گروهی و بی‌صبری و ترجیح دائمی شیوه تقابل
 و ستیز با مخالفان و رقیب‌ها به‌جای تعامل و
 گفت‌وگو - نمی‌شود. چرا این نوع واکنش‌های
 اجتماعی در جامعه سیاسی ایران چاره‌ناپذیر
 می‌نماید؟ اگر این شیوه رفتار، آگاهانه و
 عمدی نیست، پس باید به جست‌وجوی عوامل
 و محرک‌های ناخودآگاه برآمد. در ضمن
 می‌دانیم که این ویژگی‌ها صرفاً «فردی» نیستند،
 اگر چه بروز آنها از ناحیه افراد با خفیات و
 ویژگی‌های شخصی‌شان آمیخته می‌شود، اما
 کنش‌های جمعی‌اند که ریشه در ناخودآگاه
 قومی دارند. ناخودآگاه قومی، مخزن خاطرات
 قومی و کهن الگوهای رفتاری متعلق به
 دوره‌های جنینی و کودکی انسان و مرحله
 گذار از زیست حیوانی به زیست انسانی است.

**واکنش‌های دفاعی در هر زمان که
 امنیت فرد یا گروه تهدید شود در
 سه شکل اساسی جنگ و ستیز،
 گریز و تسلیم بروز می‌کنند. در
 مراحل بعد و زمانی که بشر قدم
 به مرحله بلوغ عقلی می‌گذارد،
 «شعور خودآگاه»، زمام رفتار
 و کنش‌های ارادی را به دست
 می‌گیرد**

**تشابه و هم‌شکلی کنش‌های
 افراد گروه و غیرارادی و «شرطی»
 بودن آنها از نشانه‌هایی است
 که مشخص می‌کند خاستگاه
 آنها در شعور ناخودآگاه است،
 در صورتی که شعور خودآگاه با
 تربیت، تمرین و آموزش رشد
 می‌کند و فعالیت‌های آن ارادی
 و خودآگاهانه است و خاستگاه
 هستی‌شناختی آن، شعور فراگیر
 یا روح مطلق جهان است**

زمانی که «شعور غریزی»
 تمامی کنش‌های اجداد ما را
 مدیریت و هدایت می‌کرد؛
 در آن دوره (طفولیت) کنش‌ها
 معطوف به سه هدف اساسی تغذیه
 و رشد، تولید مثل و دفاع است
 که همه به‌طور غیرارادی توسط
 شعور غریزی (ژنتیک) برنامه‌ریزی‌شده و کنترل
 می‌شوند. واکنش‌های دفاعی در هر زمان که امنیت
 فرد یا گروه تهدید شود در سه شکل اساسی
 جنگ و ستیز، گریز و تسلیم بروز می‌کنند.
 در مراحل بعد و زمانی که بشر قدم به مرحله
 بلوغ عقلی می‌گذارد، «شعور خودآگاه»،
 زمام رفتار و کنش‌های
 ارادی را به دست می‌گیرد
 و در برابر هر موقعیت و
 حادثه‌ای طبق دانسته‌های
 اکتسابی و تجربیات، هدف‌ها
 و مصالحی که به صورتی عقلانی
 برای خود تعریف و تعیین کرده است
 عمل می‌نماید. این کنش‌ها خصلت عقلانی
 و دوراندیشانه دارند و برخلاف کنش‌های
 غریزی که به‌طور کل خودخواهانه و معطوف
 به تأمین نیازهای ارگانیک است، خصلتی
 جمع‌گرا و اخلاقی دارد و اهداف و نیازهای
 روانی و فکری و اجتماعی فرد را نیز شامل
 می‌شود. تکوین و رشد شعور غریزی به صورتی
 غیرارادی و ناخودآگاه انجام می‌گیرد و در
 همه افراد تقریباً به‌طور یکسان رشد می‌کند و
 در برابر موقعیت‌های مشابه، واکنش‌های مشابه
 بروز می‌دهد. تشابه و هم‌شکلی کنش‌های
 افراد گروه و غیرارادی و «شرطی» بودن آنها از
 نشانه‌هایی است که مشخص می‌کند خاستگاه
 آنها در شعور ناخودآگاه است، در صورتی که
 شعور خودآگاه با تربیت، تمرین و آموزش رشد
 می‌کند و فعالیت‌های آن ارادی و خودآگاهانه
 است و خاستگاه هستی‌شناختی آن، شعور فراگیر
 یا روح مطلق جهان است. با رشد و جایگزینی
 شعور خودآگاه، خاطرات و الگوهای رفتاری
 دوران طفولیت و پیش از آن از بین نمی‌روند،
 بلکه به ناخودآگاه گروه رانده شده و در آنجا
 ذخیره و نگهداری می‌شوند. در مواردی که به
 هر دلیل، شعور خودآگاه فرصت تنظیم نظامی از
 ارزش‌ها و معیارهای عقلانی را برای حل مسئله
 و غلبه بر بحران‌ها و تأمین امنیت فرد و جامعه
 به دست نیاورده، از این‌رو مدیریت کنش‌های

فردی و جمعی را در دست ندارد. اگر در این حال فرد یا جمع ناگهان با یک موقعیت تهدید آمیز روبرو شوند، بی‌اراده و واکنش نشان می‌دهند. کنش‌هایی که خاستگاهشان خاطره و ناخودآگاه قومی است که الگوهای رفتاری اجداد - یا سرمشق‌های اولیه - را در خود حفظ کرده است. مدل دفاع غریزی از همان مثلث جنگ، گریز و تسلیم تبعیت می‌کند. هر فرد یا جمع، بسته به موقعیت و به تناوب به یکی از آنها متوسل می‌شود. این کنش‌ها ماهیتاً پرخاشجویانه و با خشونت همراه است و به همین خاطر زمانی که منازعه و چالش میان افراد و گروه‌ها رخ می‌دهد طرفی که زور بیشتر و رفتار تهاجمی‌ای دارد و در حمله پیشدستی می‌کند برنده است. کنش دفاعی غریزی معمولاً با پرخاش، تهاجم، حمله، گریز، داد و فریاد و سروصدای زیاد شروع می‌شود و در نهایت به غلبه و استیلای یک طرف و یا گریز یا تسلیم طرف دیگر ختم می‌شود. به عبارت دیگر، تحت این شرایط، اصل غلبه زور «تغلب» حاکم بر روابط میان گروه‌ها و فیصله‌بخش نزاع‌ها و معیار داور و تعیین حق است. در بخش عمده‌ای از تاریخ ایران، همین روش و معیار حاکم بر سیاست و جابه‌جایی حکومت و کشمکش و رقابت بر سر قدرت بوده است تا آنجا که برخی نظریه‌پردازان، معیار غلبه و زور «تغلب» را در ردیف «شورا»، «اجماع» و «وراثت» اساس مشروعیت حکومت‌ها شناختند. در تمامی این دوران‌ها حکومت، مانند گویی بود در میدان نبرد میان مدعیان سلطنت و زمامداری و نصیب کسی می‌شد که جنگ را می‌برد. درست به همان شیوه که در پستانداران عالی، در فصل جفت‌گیری و تولید مثل، «ماده» نصیب «نری» می‌شود که در جنگ با رقیب‌ها برنده می‌شود.

در جامعه ما، قرن‌های متمادی، طوایف، اقوام و گروه‌ها بر سر قلمرو زیست یا حکومت و غنیمت یا هم جنگیده‌اند و اختلاف‌های خود را با خشونت و جنگ پایان بخشیده‌اند، یعنی دقیقاً از کهن الگوی رفتاری اجداد نخستین و یا متعلق به دوران طفولیت بشر، پیروی کرده و می‌کنند.

پیدایش، تداوم و باز تولید پدیده «ناامنی و بی‌ثباتی پایدار» در جامعه ما از آغاز تا امروز دقیقاً محصول حاکمیت شعور غریزی و پیروی از کهن الگوهای رفتاری متعلق به دوران زیست طبیعی و طفولیت بشری است، زمانی که هنوز شعور خودآگاه، مدیریت رفتار فرد و جمع را به دست نگرفته است. زمانی که هر سه نوع فعالیت اساسی حیاتی در چارچوب رقابت خصمانه و جنگ و نزاع انجام می‌گیرد و چون این الگوی رفتاری در طول تاریخ در حوزه حکومت و سیاست پیوسته دنبال شده است، در اثر تکرار، شیاری عمیق در ضمیر جمعی آنان ایجاد کرده است، به طوری که تغییر مسیر و قرار دادن در مسیر جدید و انتخابی و عقلانی به‌غایت دشوار شده است. متوقف کردن این فرایند مخرب و شکستن این چرخه پلید، موقوف به انتقال «مرجع» رفتار از «شعور غریزی» به «شعور خودآگاه» یا «عقل» است. در این حالت است که گفت‌وگوی انتقادی برای رسیدن به تفاهم، توافق، همکاری، اشتراک، تعامل خلاق و سازنده مبتنی بر خیر عموم و علاقه‌های مشترک جای

تقابل، ستیز و رقابت خصمانه را برای تسط بر دیگران و تملک منابع خواهد گرفت و فعالیت‌های هر فرد یا گروهی، امنیت دیگری را تهدید نخواهد کرد. بدیهی است که عمل «تغییر مرجع»، رفتار و داور، باید از قشرهای آگاه‌تر و پیشرو جامعه که دعوت‌کننده به آزادی، عدالت و ترقی‌اند، یعنی گروه‌های «مرجع» توده‌های مردم آغاز شود که اگر چنین شود «فرصت‌سوزی»ها تکرار نخواهد شد و کوشش‌ها و فداکاری‌های جمعی زودتر نمر خواهند داد و در هر مقطع که به پیروزی برسند با پرهیز از درگیر شدن در رقابت‌های خصمانه، نزاع و خشونت، با هدف کسب برتری و سلطه و تملک انحصاری و منفعت شخصی یا گروهی، فضای جامعه و سیاست و اندیشه و فرهنگ را امن و سالم و پر نشاط و دوستانه نگاه خواهند داشت.

برای تغییر الگوی رفتار و کنش‌ها از آنچه هم‌اکنون «هست» به آنچه که «باید باشد»، نیاز به خودآگاهی تاریخی داریم. راهی از کهن الگوهای قومی به‌طور کامل نه ممکن و نه مفید است. شعور خودآگاه از «صفر» شروع نمی‌کند و برای اندیشه‌ورزی، تولید فکر و حل معماها به داده‌های متنوعی از جمله تجربیات مشترک جمعی و تاریخی نیاز دارد. بخشی از خاطره‌های قومی، برخاسته از تجربیاتی است که شعور خودآگاه قومی (خرد جمعی) گروه را با ابتکارها و آفرینش‌های عقل شهودی، از بحران‌های سخت به سلامت عبور داده است. کارگزار این عقلانیت خلاق، نیروهای مولد فکری و یدی بوده و هستند. اینها از سحرگاه تاریخ به‌جای غارت طبیعت و یکدیگر، دست به تولید و آفرینش فکری و هنری زدند. تمامی آثار خلاقه فرهنگی و تمدنی محصول فعالیت شعور خودآگاه جمعی این نیروهاست. چنان‌که دوام و پایداری ملت و فرهنگ و هویت ملی ما نیز به عمل آنها مربوط می‌شود. «سرمشق»های دوران‌ساز شعور، بویژه نخستین سرمشقی که راهنمای آدمیان در راهیابی از بحران عظیم ناشی از هبوط و «خروج» از طبیعت و زیست حیوان‌گونه به زیست انسانی قرار گرفت، ارزشی جاودانه دارد و شعور خودآگاه در هر مرحله از حیات بشر بویژه در رویارویی با بحران‌های دوران گذار، نیازمند الهام‌گیری از آن است. در تغیر «مرجع»، «سرمشق» اولیه شعور خودآگاه، جایگزین کهن الگوهای رفتاری زیست حیوانی و عصر طفولیت می‌شود. جامعه سیاسی و روشنفکری برای خلاصی از کنش‌هایی که به دلیل منشأ غریزی و خصلت تقابلی و خودخواهانه و ستیزه‌جویانه‌اش، اثری جز بازتولید ناامنی برای خود و دیگران ندارد چاره‌ای جز کسندو کاو دقیق در اعماق تاریخ و خاطرات قومی موجود و ناخودآگاه جمعی و تعامل نزدیک و تنگاتنگ با نیروهای مولد جامعه ندارد. بدیهی است که بازخوانی اصول و ارزش‌های مولود شعور خودآگاه و متبلور در سرمشقی‌های تاریخی در متون و در خاطرات قومی در حالی که بخش مهم آن با زبان اسطوره، نماد و افسانه نگاشته شده است جز در قالب زبان و گفت‌مان‌های مدرن، شدنی و سودمند نیست.

کنش‌هایی که خاستگاهشان خاطره و ناخودآگاه قومی است که الگوهای رفتاری اجداد - یا سرمشق‌های اولیه - را در خود حفظ کرده است. مدل دفاع غریزی از همان مثلث جنگ، گریز و تسلیم تبعیت می‌کند

پیدایش، تداوم و باز تولید پدیده «ناامنی و بی‌ثباتی پایدار» در جامعه ما از آغاز تا امروز دقیقاً محصول حاکمیت شعور غریزی و پیروی از کهن الگوهای رفتاری متعلق به دوران زیست طبیعی و طفولیت بشری است، زمانی که هنوز شعور خودآگاه، مدیریت رفتار فرد و جمع را به دست نگرفته است